

**Ideology and Civilization: A Reflection on the Role and Functions of****Islamic Ideology in the Modern Islamic Civilization**

Received: 2021/07/09

Accepted: 2021/11/05

Muhammad Poorabbas \*

(300-322)

This research seeks to prove the relationship between ideology and civilization and also to express its functions about modern Islamic civilization. Some Western theorists and 'enlightened' Muslim personalities have proposed the theory of the end of ideology and the discourse of de-ideologizing the society, managing the livelihood and life of this world, and consequently, issues related to civilization and the novel Islamic civilization, regardless of different ideologies, have been pursued. Therefore, in this research, with a descriptive view and analytical-critical approach, while explaining the relationship between ideology and civilization in the light of the scientific discourse of civilization theorists; by considering this issue, eight functions are described as follows: (1) Distinction between modern Islamic civilization and other civilizations, (2) Defining and orienting the building blocks of modern Islamic civilization, (3) Creating harmony and alignment between the building blocks of modern Islamic civilization, (4) Creating unity and solidarity amongst the people of the modern Islamic civilization, (5) The epistemological and practical benefit of God's spiritual traditions in the path of the modern Islamic civilization, (6) Building a culture in the path of the modern Islamic civilization, (7) Human understanding of the modern Islamic civilization and (8) Creating modern Islamic civilization institutions and organizations for the ideology of modern Islamic civilization.

**Keywords:** Ideology, civilization, modern Islamic civilization.

---

\* . PhD in Islamic Education, Allameh Tabatabai University, Thran, Iran mpoor30@yahoo.com.



سال اول / شماره دوم / پاییز و زمستان ۱۴۰۰

## ایدئولوژی و تمدن‌سازی: تأملی در نقش و کارکردهای ایدئولوژی اسلامی در تمدن‌سازی نوین اسلامی

تاریخ دریافت: ۱۴۰۰/۰۴/۱۸

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۰/۰۸/۱۴

محمد پورعباس\*

(۳۰۰-۳۲۲)

### چکیده

این پژوهش به دنبال اثبات رابطه میان ایدئولوژی و تمدن‌سازی و نیز بیان کارکردهای آن درباره تمدن نوین اسلامی است. برخی نظریه‌پردازان غربی و شخصیت‌های به‌ظاهر روشن‌فکر مسلمان با طرح نظریه پایان ایدئولوژی و گفتمان ایدئولوژی‌زدایی از ساخت اجتماع، تدبیر امور معاش و زندگی این‌جهانی و به‌تبع مسائل مرتبط با تمدن و تمدن نوین اسلامی را فارغ از ایدئولوژی‌های مختلف دنبال کرده‌اند. بنابراین در این پژوهش تلاش شده با نگاهی توصیفی و رویکردی تحلیلی-انتقادی، ضمن تبیین ارتباط میان ایدئولوژی و تمدن‌سازی در پرتو گفتمان علمی نظریه‌پردازان تمدنی، با تأمل در این مسئله، کارکردهای هشت‌گانه‌ای چون (۱) تمایزبخشی و تشخیص میان تمدن نوین اسلامی و دیگر تمدن‌ها، (۲) معنابخشی و جهت‌دهی به عناصر سازنده تمدن نوین اسلامی، (۳) ایجاد هماهنگی و همسویی میان عناصر سازنده تمدن نوین اسلامی، (۴) ایجاد وحدت و هم‌بستگی میان افراد انسانی تمدن نوین اسلامی، (۵) بهره‌مندی معرفتی و عملی از سنت‌های معنوی خداوند در مسیر تمدن‌سازی نوین اسلامی، (۶) فرهنگ‌سازی در مسیر تمدن‌سازی نوین اسلامی، (۷) فهم انسان از تمدن نوین اسلامی و (۸) ایجاد نهادها و سازمان‌های تمدن نوین اسلامی را برای ایدئولوژی درباره تمدن‌سازی نوین اسلامی شمارش کنیم.

**کلیدواژگان:** ایدئولوژی، تمدن‌سازی، تمدن نوین اسلامی.

\* دانش‌آموخته دکتری مدرسی معارف اسلامی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران، ایران،

## بیان مسئله

بدون تردید تکوین و شکل‌گیری بنای رفیع تمدن نوین اسلامی، به‌عنوان افق غایی امت اسلام و آرمان اعلامی حرکت تکاملی انقلاب اسلامی در ایران و به‌عنوان بستری مناسب برای زمینه‌سازی ظهور و شکل‌گیری دولت جهانی حضرت مهدی علیه السلام، نیازمند سازه‌ها و عناصر سازنده متعددی است. اما سؤال اینجاست که از میان عوامل و عناصر مختلف تمدن‌ساز، ایدئولوژی از چه جایگاهی برخوردار است؟ آیا میان ایدئولوژی و مسئله تمدن‌سازی نسبت و ارتباطی وجود دارد؟ و اینکه اساساً ایدئولوژی چه نقش و کارکردی درباره تمدن نوین اسلامی می‌تواند ایفا کند؟ برخی پژوهشگران غربی و افراد به‌ظاهر روشن‌فکر مسلمان با نوشتن کتاب و مقالات علمی یا در قالب سخنرانی، صریحاً از پایان ایدئولوژی و ایدئولوژی‌زدایی از ساحت اجتماع سخن به‌میان آورده‌اند، که خروجی این نوع نگاه، بدون اینکه خود اشاره کنند، تفارق و جدایی میان ایدئولوژی و مسئله تمدن‌سازی است. این طیف فکری و البته ناقدان این نظریه هرچند در باب مسائل مرتبط با ایدئولوژی، کندوکاوهای علمی گسترده‌ای صورت داده، و آثار زیادی هم منتشر کرده‌اند، و نیز نظریه‌پردازان تمدن با نوشتن آثاری مکتوب و برگزاری همایش‌های مختلف، از تمدن و تمدن نوین اسلامی و مسائل گوناگون مرتبط با آن سخن به‌میان آورده‌اند، به‌نظر می‌رسد در باب ارتباط میان ایدئولوژی و تمدن‌سازی و نیز کارکردهای ایدئولوژی اسلامی نسبت به تمدن نوین اسلامی، تحقیق مستقلی صورت نگرفته باشد. لذا در این پژوهش تلاش می‌کنیم هم مسئله نسبت و ارتباط میان ایدئولوژی و تمدن‌سازی را بررسی کنیم و هم درباره کارکردهای ایدئولوژی اسلامی برای تمدن نوین اسلامی اندکی تأمل داشته باشیم.

## ایدئولوژی در لغت و اصطلاح

ایدئولوژی (Ideology) از نظر لغوی، مرکب از دو واژه لاتین ایده (ideo) به معنای فکر، آرمان، عقیده، و... و لوژی (logy) به معنای شناخت یا شناسی و در مجموع به معنای علم شناخت عقیده یا عقیده‌شناسی است (علی‌بابایی و آقایی، ۱۳۶۵، ج ۱: ۹۲؛ شریعتی، ۱۳۷۲: ۶۰). در عین حال این واژه از نظر اصطلاحی و در گفتمان علمی متفکران و

اندیشمندان، تطورات معنایی مختلفی را پشت سر گذاشته، مکاتب فکری و رجال علمی منتسب به این مکاتب، معانی متفاوت و گوناگونی از واژه ایدئولوژی به دست داده‌اند. به هر حال، این واژه در معنای اصیل و دقیق خود محصول عقل مدرن و تفکر اومانیستی است و ماهیتی کاملاً غربی و مدرن دارد، و برای اولین بار توسط دوستوت دوتراسی<sup>۱</sup> یکی از پیش‌گامان فرانسوی پوزیتویسم و پیرو مکتب اصالت حس «کند یاک» در سال ۱۷۹۶ میلادی به کار برده شد، و بعدها ناپلئون بناپارت و کارل مارکس این واژه را در مفهوم دیگری استفاده کردند (بشلر، ۱۳۷۰: ۵).

عبدالکریم سروش در تبیین و توضیح واژه ایدئولوژی، ایدئولوژی در معنای مارکسیستی خود، آن را دستگاهی از اندیشه‌های باطل، نوعی شعور کاذب یا جهل مرکب دانسته، که معطوف به عمل و سیاست و منافع قومی خاص است (سروش، ۱۳۸۵: ۱۷۷). در معنای دیگر، وی این واژه را مرادف با دین یا مکتب دانسته (سروش، ۱۳۷۸: ۱۲۰)، و در نهایت در استعمال رایج‌تر، این واژه را به معنای «مکتبی سیستماتیزه و سامان‌یافته که ارکان آن کاملاً مشخص شده است، آرمان و ارزش‌ها را به آدمیان می‌آموزاند، موضع آنها را در برابر حوادث و سوالات معین می‌کند و راهنمای عمل ایشان قرار می‌گیرد» (همان: ۱۰۴) فهم کرده و متذکر شده است:

همه سخن ما در اینجا در باب ایدئولوژی به معنای مجموعه‌ای از اندیشه‌هاست که اهمّ مشخصاتشان این است که اولاً درخور پیکارند، و لذا دشمن کوب و دشمن تراش‌اند، و ثانیاً چندان طالب وضوح و قطعیت در مسائل مهم انسانی‌اند که سر از قشریت درمی‌آورند، و ثالثاً حاجت به طبقه رسمی مفسران را القا و افاده می‌کنند، و رابعاً خواستار یک‌نواخت‌اندیشی‌اند و نسبت به تنوع و کثرت آرا بی‌تحمل‌اند، و خامساً بیش از آنکه حقیقت‌جو باشند، حرکت‌پسندند، و سادساً به سبب همین اوصاف، مدعی کمال و جامعیت و استغنا از دیگران، بی‌اعتنا به عقل و مریدپرور و ارادت‌طلب و گاه تحمیلگر و نفرت‌فروش‌اند (همان: ۱۲۰-۱۲۱).

شهریار زرشناس در تعریف اصطلاحی ایدئولوژی، به دو معنای غیرتخصصی و تخصصی برای این واژه اشاره می‌کند:

ایدئولوژی یک معنای عام و غیرتخصصی دارد که بسیار شایع است و مردم غالباً در کاربرد لفظ ایدئولوژی به این مفهوم نظر دارند. در این معنای عام و غیراصطلاحی به مجموعه عقاید و باورها و آرمان‌ها و افکار یک شخص یا گروه، نام ایدئولوژی اطلاق می‌شود. ... ایدئولوژی در معنای اصطلاحی و تخصصی، عبارت است از نظام و سیستمی از مفروضات و عقاید و دستورالعمل‌های اومانستی برای اداره و یا ایجاد تغییرات و سامان‌دهی به زندگی بشر در قلمروهای فردی و جمعی و حوزه‌های مختلف اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، تربیتی، اخلاقی و... که ریشه در فلسفه اومانستی دارد و بر مدار عقل خودبنیادانگار نفسانیت‌مدار مدرن حرکت می‌کند، مقوم مدرنیته و شبه‌مدرنیته است و به «اندیشه ترقی» و «فلسفه تاریخ اومانستی» کاملاً معتقد و متعهد است (زرشناس، ۱۳۹۶: ۱۰ و ۱۸).

این واژه در گفتمان علمی و در آثار منتشرشده از دکتر شریعتی نیز در دو معنا به کار رفته است: در معنای نخست وی واژه ایدئولوژی را در عداد و در مقابل جهان‌بینی قرار داده، و آن را به مجموع ارزش‌ها و احکام عملی اطلاق کرده است. مطابق این فهم از ایدئولوژی، آن‌گونه که خود می‌نویسد: «ایدئولوژی درست از متن جهان‌بینی زاییده می‌شود و این دو با هم رابطه علت و معلولی دارند» (شریعتی، ۱۳۷۰: ۱۶)؛ واژه مذکور در کاربرد دوم اعم از جهان‌بینی و ایدئولوژی فهم شده، یعنی به کل یک مکتب، یعنی اعم از جهان‌بینی و ارزش‌ها و احکام عملی اطلاق شده است. درحقیقت در این کاربرد واژه ایدئولوژی با واژگانی چون مکتب اعتقادی و دین مترادف دانسته شده است. شریعتی بر این باور است:

ایدئولوژی عبارت است از عقیده. عقیده عبارت است از: ۱. نوع تصور و تلقی‌ای که ما از جهان، از زندگی و از انسان داریم؛ ۲. نوع برداشت و ارزیابی خاصی که براین اساس، نسبت به مسائلی که با آنها در ارتباطیم و پیرامون اجتماعی و فکری که ما را می‌سازد داریم مرحله دوم ایدئولوژی است؛ و مرحله سوم عبارت است از پیشنهادها، راه‌حل‌ها، و همچنین نشان دادن نمونه‌های ایدئال، برای اینکه آنچه را که الان ایدئال نیست و ما می‌پذیریم، بر آن اساس تغییر دهیم. پس ایدئولوژی از سه مرحله درست می‌شود: یکی یک جهان‌بینی، یکی یک نوع ارزیابی انتقادی محیط و مسائل، و یکی پیشنهادها و راه‌حل‌ها به صورت ایدئال و هدف‌ها (شریعتی، ۱۳۷۲: ۶۴).

آیت‌الله مصباح یزدی نیز در تبیین و توضیح معانی ایدئولوژی بیان می‌دارد:

ایدئولوژی دو معنای اصطلاحی دارد که یکی اعم از دیگری است: معنای اول آن مطلق «سیستم فکری و عقیدتی» است که هم شامل افکار نظری می‌شود، یعنی افکاری که بیانگر واقعیات خارجی است و مستقیماً ناظر به اعمال و رفتار انسان نیست و هم شامل افکار عملی می‌شود، یعنی افکاری که ناظر به رفتار انسان است و مشتمل بر باید و نباید است؛ و معنای دوم آن خصوص سیستم فکری است که شکل رفتار انسان را تعیین می‌کند (مصباح یزدی، ۱۳۶۱: ۳).

باین حال، مراد و مقصود ما از ایدئولوژی در این پژوهش معنایی مرادف با دین البته به معنای عام آن، و مکتب فکری است که خارج از وجود انسان موجود است، و در جایگاه یک دستگاه و منبع معرفتی عظیم، تمام آگاهی‌های انسانی، اعم از آگاهی‌های بنیادی تا آگاهی‌های عملی مورد نیاز او را دربرمی‌گیرد؛ یعنی هم حامل هست‌ها و هم باید و نبایدهاست و شامل مکاتب مادی لیبرالیسم، سوسیالیسم، مارکسیسم و...، آیین‌های بشری هندوئیسم، بودیسم، جینیسم و... و ادیان آسمانی اسلام، مسیحیت و... می‌شود. درحقیقت ایدئولوژی منبعی منسجم از آگاهی‌ها و شناخت‌هاست که هم ناظر به ساحت ذهن انسان و هم معطوف به خارج و مقام عمل اوست. بنابراین در درون ایدئولوژی نوعی ارزش‌گذاری درباره افعال انسانی، نقد مکاتب رقیب و حرکت برای اجرای آموزه‌ها در عرصه خارج و صحنه اجتماع وجود خواهد داشت.

### واکاوی مفهومی تمدن نوین اسلامی

تمدن به چه معناست؟ دقت و تأمل در معانی ذکرشده در کتاب‌های لغت و نظریات برخی تمدن‌پژوهان در تحلیل مفهوم تمدن، مانند جوهری (جوهری، ۱۳۷۶، ج ۶: ۲۲۰۱)، ابن‌منظور (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۳: ۴۰۲)، راغب اصفهانی (راغب اصفهانی، ۱۴۱۲ق: ۲۴۱)، محمد معین (معین، ۱۳۶۰، ج ۱: ۱۱۳۹)، حسن عمید (عمید، ۱۳۶۳: ۴۲۰)، عبدالحسین آذرنگ (آذرنگ، ۱۳۹۰: ۱۵) و فخرالدین حجازی (حجازی، ۱۳۵۰: ۱۹-۲۰) ما را به این مهم رهنمون می‌سازد که در عمده تعاریف لغوی ارائه‌شده برای واژه «تمدن»، اولاً بر دو مقوله شهرنشینی و زندگی شهرنشینانه تأکید شده و ثانیاً مقابل معنایی این واژه بدویت

(صحرانشینی) و بربریت (توحش و وحشیگری) معرفی شده است. بنابراین فهم از معنای تمدن، جامعه‌ای متمدن است که مردم آن اقامت در شهر داشته و خلق و خوی شهری گرفته باشند، یا به عبارتی جامعه متمدن، جامعه‌ای غیربدوی و غیروحشی خواهد بود.

صاحبان فکر و اندیشه در حوزه مطالعات تمدنی نیز در باب چیستی تمدن سخن بسیار گفته و در تحلیل مفهومی این واژه، معانی متعددی بیان کرده‌اند. برخی نظریه‌پردازان تمدنی همچون هنری لوکاس (لوکاس، ۱۳۶۶، ج ۱: ۱۹-۲۰)، گلین دانیل (دانیل، ۱۳۶۳: ۱۱-۱۲) و ساموئل هانتینگتون (هانتینگتون، ۱۳۷۴: ۴۸) به دلیل هماغوشی اولیه واژه فرهنگ و تمدن در پاره‌ای زبان‌ها و در میان برخی جوامع و نیز پیوستگی و درهم‌تنیدگی معنایی این دو واژه با یکدیگر، از در پیچه ارتباط و نسبت آن با فرهنگ، به تحلیل واژه تمدن پرداخته‌اند. گروهی دیگر مانند ویل دورانت (دورانت، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳)، پاتریک نولان و گرهارد لسنسکی (نولان و لسنسکی، ۱۳۸۰: ۵۹۵)، علامه جعفری (جعفری، ۱۳۸۵، ج ۱۶: ۲۳۴) و علی اکبر ولایتی (ولایتی، ۱۳۸۴: ۱۹) در تحلیل مفهوم تمدن، آن را به معنای نظم اجتماعی و مفاهیمی مشابه با آن معرفی کرده‌اند. برخی دیگر مثل دکتر شریعتی (شریعتی، ۱۳۷۰: ۵) و هرسکوتس (به نقل از: روح الامینی، ۱۳۶۵: ۴۹) تمدن را به معنای مجموعه دستاوردهای مادی و معنوی تعریف کرده‌اند. پاره‌ای تمدن‌پژوهان همچون فوکوتساوا یوکیچی (یوکیچی، ۱۳۷۹: ۱۲۲-۱۲۴) و آیت‌الله خامنه‌ای (بیانات امام خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۳) تمدن را به معنای پیشرفت یا پیشرفت همه‌جانبه دانسته‌اند. در نهایت گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین گروه‌بندی اجتماعی-سیاسی معنایی است که پژوهشگرانی چون آرنولد توین‌بی (توین‌بی، ۱۳۵۳: ۲۰۹) و فوکوتساوا یوکیچی (یوکیچی، ۱۳۷۹: ۱۲۵) برای این واژه ذکر کرده‌اند.

با این حال هرچند توصیف تمدن با عبارات مشخص دشوار می‌نماید، با توجه به مفهوم ارائه‌شده در کتاب‌های لغت و مجموع نظریات ارائه‌شده در اندیشه نظریه‌پردازان تمدنی و جرح و تعدیل هریک از آنها، می‌توان تمدن را این‌گونه تعریف کرد: «تمدن گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین گروه‌بندی اجتماعی-سیاسی است که مراحل از پیشرفت و توسعه را در همه ابعاد مادی و معنوی طی کرده باشد.»

البته با توجه به اینکه تمدن در پژوهش حاضر مقید و متصف به پسوند نوین بودن و اسلامیت است، ناگزیر گام بعدی ما در این پژوهش تبیین معنای نوین بودن و مقصود از اسلامیت در تمدن نوین اسلامی خواهد بود. اما واقعاً جدید بودن و برخورداری از حالت و کیفیت نو در مدنیت و پیشرفت به چه معناست؟ در کتاب‌های لغت، معانی‌ای چون تازه، جدید و دارای حالت یا کیفیت نو برای واژه «نوین» بیان شده است (معین، ۱۳۶۰: ۴۸۶۰؛ انوری، ۱۳۸۷، ج ۸: ۸۰۴۶). پرواضح است که نوین بودن تمدن، در وهله نخست حاکی از نوعی غیریت آن با تمدن‌های سابق و حاضر است. اما به نظر می‌رسد سوگیری و جهت‌گیری اولیه و عمده این تغایر در تمدن نوین از دو جهت قابل تأمل باشد؛ چراکه ممکن است نوین بودن و غیریت تمدن در مقایسه با تمدن اسلامی سابق مورد ملاحظه قرار بگیرد؛ و این امکان هم وجود دارد که این تغایر، نه نسبت به تمدن‌های گذشته و پیشین، بلکه نسبت به تمدن غالب موجود یعنی تمدن غرب مد نظر باشد. با وجود این، اتصاف تمدن نوین به وصف اسلامیت، یعنی «تمدن نوین اسلامی» تأمل و دقت نظر بیشتری را در این مسئله طلب می‌کند. از آنجاکه وصف اسلامیت برای تمدن نوین، نه قیدی توضیحی، بلکه وصف و قیدی احترازی، و ناظر به شکل‌گیری این تمدن بر اساس آموزه‌های اسلامی و مبین گستره قلمرو جغرافیایی تمدن مقصود می‌باشد، فهم ما از تمدن نوین، نه تنها در تغایر بلکه در تقابل و در عرض تمدن غرب خواهد بود؛ چراکه هر چند ممکن است تمدن نوین اسلامی از برخی دستاوردهای تمدن غرب بهره‌مند شود، به دلیل اختلاف در مبانی و غایات این تغایر، به تقابل آن دو حداقل در گستره اندیشه و نظر و قلمرو جغرافیایی خواهد انجامید.

اما تمدن نوین اسلامی در ارتباط با تمدن اسلامی پیشین، چه قائل به احیا و بازیابی و چه قائل به تولد تمدنی جدید باشیم، در هر حال جدید و نو خواهد بود؛ چراکه این تمدن دست‌کم با دوری از کاستی‌ها و ضعف‌های تمدن پیشین، در پی ارائه الگوهای جدید و کارآمدتر مطابق با مقتضیات زمانی و مکانی برای جوامع اسلامی و مسلمانان است.

### ایدئولوژی و تمدن‌سازی

نسبت و رابطه تمدن و ایدئولوژی چگونه است؟ آیا اساساً وجود یک ایدئولوژی و مکتب فکری در بنای یک تمدن و سامان دادن به آن، امری الزامی و گریزناپذیر است؟ در مقام تبیین نسبت



ایدئولوژی و تمدن‌سازی باید گفت تأمل در گفتار نظریه‌پردازان تمدن و مراجعه به آزمایشگاه تاریخ و تدبیر در فرایند تاریخی شکل‌گیری دو تمدن معروف به تمدن اسلامی و تمدن غربی، حاکی از این واقعیت است که انسان به‌تنهایی و بدون اتکا به یک نظام فکری و بدون داشتن یک ایدئولوژی و مکتب فکری مشخص، نمی‌تواند تأسیسگر و موجد یک تمدن نوین باشد. البته ممکن است همه ایدئولوژی‌ها به مرتبه تمدن‌سازی نرسند؛ اما این مسلم و قطعی است که هیچ تمدنی، چه تمدن الهی و چه تمدن مادی، بدون پشتوانه مکتب و ایدئولوژی خاص شکل نمی‌گیرد. این مسئله، یعنی عاملیت ایدئولوژی در تمدن‌سازی به‌صورت واضح و ملموس، از سوی برخی نظریه‌پردازان تمدنی مورد تأیید و تأکید قرار گرفته است. آیت‌الله خامنه‌ای ضمن تصریح به عاملیت ایدئولوژی در تمدن‌سازی، محوریت این عنصر در این امر مهم را یادآور شده‌اند:

هیچ ملتی که داعیه تمدن‌سازی دارد، بدون ایدئولوژی نمی‌تواند حرکت کند و تا امروز حرکت نکرده است. هیچ ملتی بدون دارا بودن یک فکر و یک ایدئولوژی و یک مکتب نمی‌تواند تمدن‌سازی کند. همین‌هایی که امروز شما ملاحظه می‌کنید در دنیا تمدن مادی را به‌وجود آورده‌اند، اینها با ایدئولوژی وارد شدند؛ صریح هم گفتند؛ گفتند ما کمونیستیم، گفتند ما کاپیتالیستیم، گفتند ما به اقتصاد سرمایه‌داری اعتقاد داریم. مطرح کردند، به آن اعتقاد ورزیدند، دنبالش کار کردند. البته زحماتی هم متحمل شدند؛ هزینه‌ای هم بر دوش آنها گذاشته شد. بدون داشتن یک مکتب، بدون داشتن یک فکر و یک ایمان، و بدون تلاش برای آن و پرداختن هزینه‌های آن، تمدن‌سازی امکان ندارد (بیانات امام خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۳).

سیدحسین نصر هم در سخنرانی خود در مجمع بین‌المللی گفت‌وگوی اسلامی در لندن، ضمن طرح جهان‌بینی به جای دین، آن را قلب همه تمدن‌ها می‌داند و خاطرنشان می‌کند:

اگر از اصطلاح جهان‌بینی استفاده کنیم، همه اینها را دربرمی‌گیرد؛ [و آن به معنای] فهم عمیق و نهایی واقعیت است. فهم نهایی ما از واقعیت چیست؟ این همان چیزی است که مشخص می‌کند که ما چگونه رفتار کنیم، چگونه بیندیشیم و چگونه به خویشتن بنگریم. ... خواهید دید که بدون استثنا و در همه موارد تمدن به‌وسیله دین تأسیس شده است یا اگر نخواهید از واژه دین استفاده کنید، می‌توانید از این اصطلاح جالب که توسط «مارکو

پالیس» فقید استعمال شده استفاده کنید؛ یعنی اصطلاح «اندیشه حاکم». بر فراز هر تمدنی اندیشه‌ای حاکم وجود دارد که در واقع یک جهان‌بینی کلی است که در معنای عام این اصطلاح همان دین است. باید گفت به طور مطلق هیچ استثنایی وجود ندارد (به نقل از: کرمی فهی و دیگران، ۱۳۸۶: ۶۲-۶۳).

از دیدگاه شهید صدر، عامل اصلی برای نهضت و جنبش یک ملت (هر ملتی که باشد) وجود مکتب غنی و ایدئولوژی شایسته است که به‌وسیله آن، اهداف و مقاصد خود را بسنجد و طبق آن نمونه‌های عالی ارائه کند و به زندگی امت جهت دهد و در شعاع آن، با کمال اعتماد به رسالتی که دارد و با توجه به هدف‌ها و نمونه‌ها و مقاصدی که از یک ایدئولوژی مثبت و شخصیت روحی الهام می‌گیرد، رهسپار انقلاب شود. صدر در تبیین ایدئولوژی و ویژگی‌های آن می‌نویسد:

مقصود ما از مکتب و ایدئولوژی صلاحیت‌دار، اولاً وجود یک مکتب صحیح، ثانیاً تلقی صحیح است از آن مکتب و ثالثاً ایمان به آن مکتب می‌باشد. هرگاه این اصول سه‌گانه در میان امتی گرد آمد و ملت دارای مکتب و ایدئولوژی بود که آن را درک کرده و بدان ایمان داشته باشد، خواهد توانست به یک نهضت واقعی دست یابد و دگرگونی‌هایی در نظام حیات بر اساس آن مکتب به‌وجود آورد (صدر، ۱۴۲۱ق: ۱۰-۱۱).

علی شریعتی نیز قائل است:

برخلاف آنچه غالباً می‌پندارند، جامعه و تمدن را ایدئولوژی و ایمان پی می‌ریزد و نه فلسفه و علم و صنعت و هنر و ادب. اینها مصالح و مواد تمدن است. زمینه و روح تمدن ساخته مردانی است که دارای یک هدف اجتماعی و انسانی‌اند و در راه آن مبارزه می‌کنند. اینان زمینه را می‌سازند و نبوغ‌های فلسفی و علمی و هنری و فنی بعدها در این زمینه‌ها می‌رویند و رشد می‌کنند (شریعتی، بی‌تا، ج ۳۰، ۶۳۴: پاورقی ۲۹۰).

علاوه بر این نظریات که به‌صورت خاص و بین، مبین مدخلیت و محوریت عنصر ایدئولوژی در تمدن‌سازی است، نظریاتی همچون نظریه ویل دورانت (دورانت، ۱۳۹۰، ج ۱: ۶۹)، مالک بن نبی (بن نبی، ۱۴۰۷ق: ۵۰) و علی اکبر ولایتی (ولایتی، ۱۳۸۴: ۲۰) که از دین به‌عنوان یکی از عناصر مؤثر در تکوین تمدن یاد کرده‌اند نیز می‌تواند از جهاتی مبین و مؤید وجود ارتباط میان ایدئولوژی و مسئله تمدن‌سازی باشد. در حقیقت عصاره سخن در این مقام و

در این بخش از پژوهش، همان سخن حکیمانه رهبر معظم انقلاب است که فرمودند: «بدون داشتن یک مکتب، بدون داشتن یک فکر و یک ایمان، و بدون تلاش برای آن و پرداختن هزینه‌های آن، تمدن‌سازی امکان ندارد» (بیانات امام خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۳).

البته در میان اندیشمندان و متفکران عرصه تمدن شاید کسی یافت نشود که به صورت مشخص تأثیرپذیری یک تمدن از مکتب فکری و ایدئولوژی خاص را منکر شود، مگر کسی که از اساس منکر حقیقتی به نام تمدن است و آن را ساخته ذهن مورخان یا دانشمندان علم اجتماع معرفی می‌کند یا اینکه حقیقت تمدن و تأثیرپذیری آن از ایدئولوژی را می‌پذیرد، اما با قدسیت بخشیدن به دین و محدود کردن آن در ساحت فردی از حیات تحت لوای سکولاریسم و با شعار ایدئولوژی‌زدایی از دین، شکل‌گیری هرگونه تمدنی با پسوند اسلامیت را انکار می‌کند. تحلیل این نظریه، خارج از حوصله این نوشتار است و تحقیق مستقلی را می‌طلبد. البته تحقیقات مستوفایی در این باب صورت پذیرفته است.

به‌هرحال اینکه یک ایدئولوژی مشخص، چه نقشی در برپایی و سامان دادن تمدن ایفا می‌کند مسئله دیگری است که در ادامه، به‌صورت جزئی و مشخص درباره نقش و کارکردهای مکتب فکری اسلام در تمدن‌سازی نوین اسلامی بررسی و تحلیل می‌شود.

### **کارکردهای ایدئولوژی درباره تمدن‌سازی نوین اسلامی**

بدون تردید تمدن نوین اسلامی مانند هر تمدن دیگری بی‌نیاز از ایدئولوژی و مکتب فکری، البته با پسوند اسلامیت نیست. تمدن‌سازان و داعیه‌داران تمدن در مسیر برپایی این بنای رفیع، ناگزیر باید به این مسئله هم توجهی ویژه داشته باشند. اما آنچه در این مقام مهم می‌نماید و لازم است اندکی درباره آن تأمل داشته باشیم، تبیین کارکردهای ایدئولوژی درباره مسائل مرتبط با تمدن و تمدن‌سازی نوین اسلامی است. این مسئله علاوه بر برجستگی و نمایان کردن نقش مهم ایدئولوژی در فرایند تمدن‌سازی، خود موجب غنای دانش تمدنی تمدن‌سازان شده است و حکایتگر ارتباط تنگاتنگ و پیوند وثیق آن دو با هم نیز هست. به‌هرحال به نظر می‌رسد با تأمل در این مسئله بتوان کارکردهای هشت‌گانه‌ای را مورد شمارش قرار داد که مجموع آنها عبارت‌اند از:

## ۱. تمایزبخشی و تشخیص میان تمدن نوین اسلامی و دیگر تمدن‌ها

همان‌گونه که برخی نظریه‌پردازان تمدن ابراز داشته‌اند، هر تمدنی به لحاظ هویت درونی، و در مقایسه با تمدن‌های دیگر به دو دسته تقسیم می‌شود: الف) «تمدن‌های تقلیدی التقاطی» که استقلال و تمایز هویتی ندارند و وابسته محض به تمدن‌های دیگرند؛ ب) «تمدن‌های اصیل» که با وجود پاره‌ای اقتباسات از تمدن‌های دیگر، از نظر خاستگاه شکل‌گیری و هویت درونی مستقل و متمایزند (جعفری، ۱۳۸۵، ج ۵: ۲۴۶). مسلم است آنچه موجب تمایز و تشخیص تمدن‌های اصیل از یکدیگر و نیز از تمدن‌های التقاطی و تقلیدی می‌شود، نوع مکتب فکری و ایدئولوژی حاکم بر آن تمدن‌هاست؛ چراکه اساساً تمدن مرتبط با ساحت اجتماعی از حیات انسان‌هاست و زندگی اجتماعی نیز در پرتو اصول اعتقادی گوناگون، صورت‌های متعدد و متنوعی به خود می‌گیرد. علامه طباطبایی در این باب می‌نویسد: «همانا مذاهب مختلف، در خصوص سنن و قوانینی که در اجتماعات مختلف به آن عمل می‌شود تأثیرگذار می‌باشد. ... پس صورت و شکل زندگی با اختلاف در اصول اعتقادی و طرز تفکر در حقیقت عالم و حقیقت انسانی که جزئی از آن است مختلف می‌شود» (طباطبائی، ۱۳۹۰ق، ج ۱۶: ۱۹۱-۱۹۲). در حقیقت از آنجاکه اولاً تمدن مربوط به ساحت اجتماعی از حیات، و ثانیاً طرز تفکر افراد نیز مؤثر در صورت و شکل زندگی اجتماعی آنهاست، هر تمدن اصیلی در سایه مکتب فکری و ایدئولوژی مشخص، رنگ وجود به خود می‌گیرد.

از این رو اگر از تمدن نوین اسلامی سخن گفته می‌شود، آنچه موجب اسلامیت تمدن مقصود می‌شود ایدئولوژی اسلامی برآمده از آموزه‌های نبوی و علوی است. بنابراین تمدن‌سازی نوین اسلامی، امری فراتر از تعمیر، اصلاح و ایجاد رفرف در تمدن غالب موجود یعنی تمدن غرب است. لذا متفکران اسلامی و داعیه‌داران شکل‌دهی به تمدن نوین اسلامی لازم است به این نکته عنایت داشته باشند که در این مسیر، اقتباس و تقلید جایی ندارد و نسخه‌برداری و تلفیق قابل قبول نیست. در همین راستا و بر اساس همین نقش ایدئولوژی در تمدن‌سازی است که مقام معظم رهبری در دیدار خود با جوانان خراسان شمالی، از تقلید کردن از تمدن غرب در امر تمدن‌سازی پرهیز داده‌اند:

ما برای ساختن این بخش [اصلی و اساسی] از تمدن نوین اسلامی [که همان سبک

زندگی است]، به‌شدت باید از تقلید پرهیز کنیم؛ تقلید از آن کسانی که سعی دارند روش‌های زندگی و سبک و سلوک زندگی را به ملت‌ها تحمیل کنند. امروز مظهر کامل و تنها مظهر این زورگویی و تحمیل، تمدن غربی است (بیانات امام خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۹۱/۷/۲۳).

## ۲. معنابخشی و جهت‌دهی به عناصر سازنده تمدن نوین اسلامی

بدون تردید هر تمدنی برای ایجاد و شکل‌گیری، نیازمند یک‌سری عناصر به‌عنوان عناصر سازنده است؛ عناصری همچون علم، قوانین و مقررات، ادبیات، هنر، عوامل اقتصادی، عوامل سیاسی، عوامل اخلاقی، زمین، خاک، انسان، خلاقیت و نوآوری، امنیت و آرامش و رفاه اقتصادی که از سوی نظریه‌پردازانی مثل توین‌بی (به نقل از: سوروکین، ۱۳۷۷: ۲۶۸)، ویل دورانت (دورانت، ۱۳۹۰، ج ۱: ۳-۱۰۹)، مالک بن نبی (بن نبی، ۱۴۰۷ق: ۵۰)، آیت‌الله خامنه‌ای (بیانات امام خامنه‌ای در تاریخ ۱۳۹۰/۶/۶)، علامه جعفری (جعفری، ۱۳۸۵، ج ۵: ۱۵۷-۲۴۳) و علی‌اکبر ولایتی (ولایتی، ۱۳۸۴: ۲۰) مورد اشاره قرار گرفته و تأثیرگذاری آنها در مسئله تمدن‌سازی انکارناشدنی و اغماض‌ناپذیر است. باین‌حال عناصر فوق‌عناصری خنثی و بی‌روح نیست و در ارتباط با هر تمدن و ملت تمدن‌سازی، معنایی خاص همان ملت و جهت‌گیری مطابق با اعتقادات برآمده از مکتب فکری و ایدئولوژی آنها می‌تواند داشته باشد؛ چراکه فهم و شناخت ما از انسان و به‌طور کلی انسان‌شناسی و نیز منبع قوانین و مقررات حقوقی و پشتوانه باید و نبایدهای اخلاقی در سطح جامعه، چیزی جز مکتب فکری و ایدئولوژی نیست؛ ضمن اینکه باید پرسید آیا ایدئولوژی در مسئله علوم و دانش‌های تجربی ولو در مسئله اهداف و غایات این علوم و نیز موضوعات مورد تحقیق عالمان تجربی خنثی است و هیچ تأثیری ندارد؟ در مقام تعارض و ایجاد پارادکس‌های احتمالی در دوگانه‌هایی چون عدالت و پیشرفت، علم و اخلاق، و مادیات و معنویات اساساً ترازوی سنجش، اولویت‌بخشی و نحوه اجتماع هر یک از این مؤلفه‌ها بر اساس چه معیاری صورت می‌پذیرد؟ و اینکه آیا در مظاهر مادی و عینی تمدن همچون انواع ساختمان‌ها، وسایل حمل و نقل، راه‌های ارتباطی، وسایل بهداشتی و وسایل آموزشی، که

مادی‌ترین جلوه هر تمدنی به‌شمار می‌رود، می‌توانیم از تأثیرگذاری ایدئولوژی اسلامی در آن چشم‌پوشی کنیم؟ حکمت‌الله ملاحظه‌حی‌وقتی آثار معماری اکروپولیس هلنی را در آتن با تخت جمشید پارس مقایسه می‌کند که هر یک میراث هنرمندانگی و آفرینندگی دو سنت، فرهنگ و مدنیت متفاوت عهد باستان است، به این مهم اشاره می‌کند:

در اینجا دو مجموعه سنت، سبک و میراث هنرنمایی یا آثار معماری پارسی و هلنی با تمامیت و جامعیتشان اعم از نوع مواد و مصالح، مورفولوژی و فونکسیون، طراحی و مهندسی، شیوه ترکیب و تناسب نوع نمادپردازی آیینی و استحسانی که مبتنی بر دو نوع قریحه، سلیقه و ذائقه هنرمندانگی، دو روح و منش زیبایی‌شناختی متفاوت که تراویده از دو احساس، اندیشه و هستی‌شناختی متمایز پارسی و هلنی است مورد توجه و مقایسه قرار گرفته‌اند. بر همین سیاق، هرگاه یک جام سفالی یا کوزه مینوسی یا میسینی را با یک جام ژئومتریک هلنی مقایسه کنیم، هنگامی که همه این تفاوت‌ها را در یک ترکیب و کلیت واحد مورد مقایسه قرار می‌دهیم، متوجه می‌شویم که پیش روی ما دو احساس، اندیشه و عالم متفاوت قرار گرفته است، نه آنکه دو ظرف سفالی یا کوزه و جام گلی متفاوت (ملاحظه‌حی، ۱۳۷۸: ۳۳).

درحقیقت همین صورت‌دهی به مظاهر عینی تمدن، افکار، اندیشه‌ها و احساسات افراد که البته برآمده از مکتب فکری افراد است، می‌تواند مؤثر و نقش‌آفرین باشد. اینجاست که نقش ایدئولوژی و محوریت یافتن مکتب فکری خود را نشان می‌دهد و کارکرد آن در فرایند تمدن‌سازی نمایان‌تر می‌شود. براین‌اساس اگر درباره تمدن غرب گفته می‌شود که معنویت‌ستیز و اخلاق‌سوز است، واضح است که این مسئله متأثر از مکتب فکری لیبرال و تئوری‌های اصالت لذت، اصالت سود و اصالت قدرت تئورسین‌هایی چون آریستوییوس، اپیکور، جرمی بنتام، جان استوارت میل و فردریش نیچه، در این مکتب نهادینه شده است. لذا «تمدن نوین اسلامی» به‌عنوان افق غایی امت اسلام و آرمان اعلامی حرکت تکاملی انقلاب اسلامی در ایران و به‌عنوان بستری مناسب برای زمینه‌سازی ظهور و شکل‌گیری دولت جهانی حضرت مهدی علیه‌السلام، نمی‌تواند از این امر مستثنا باشد.

### ۳. ایجاد هماهنگی و همسویی میان عناصر سازنده تمدن نوین اسلامی

در ساخت و شکل‌دهی به تمدن همان‌گونه که مورد اشاره قرار گرفت، عناصر و مؤلفه‌های گوناگونی دخالت دارد. با این حال آنچه در این میان می‌تواند میان این عناصر مختلف و گوناگون هماهنگی ایجاد کند و موجب شکل‌گیری هویت واحد تمدنی شود، عنصر ایدئولوژی و مکتب فکری است. بر این اساس با اقتصاد متکی به اندیشه لیبرالیستی و دولت شکل‌گرفته در دامن سکولاریسم و عدالت برآمده از اندیشه سوسیالیسم و...، اما با انسان‌های به‌ظاهر مسلمان و... نمی‌توان تمدنی جدید در تراز اسلام ناب برپا کرد. لذا برای پرهیز از شکل‌گیری چهره کاریکاتوری از تمدن نوین اسلامی، به عنصری وحدت‌بخش و انسجام‌دهنده میان همه این عناصر نیاز است؛ عنصری که در این ساختمان رفیع بتواند به‌عنوان ملاط، ضمن برقراری هماهنگی کامل میان عناصر، آنها را در حرکت به سمت غایت و هدفی مشخص و البته متعالی قرار دهد. البته آنچه می‌تواند این مقصود را محقق سازد، ایدئولوژی اسلامی و مکتب فکری اسلامی است. نویسنده کتاب کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن می‌نویسد:

برخی دین به معنای قدسی و الهی آن را قلب همه تمدن‌ها دانسته‌اند؛ لیکن باید گفت این جایگاه به ادیان الهی اختصاص ندارد، بلکه هرآنچه هویت دینی پیدا می‌کند، جای قلب و مغز تمدن را می‌گیرد و در همه ساحت‌های اجتماعی حضوری تعیین‌کننده پیدا می‌کند. نظام دینی در این معنا [یعنی همان نظام باورهای جمعی] می‌تواند عامل انسجام و وحدت باشد و خرده‌نظام‌های تمدنی را برای شکل‌گیری هویت واحد تمدنی در هم بیامیزد و سیستمی هماهنگ ایجاد کند (بابایی، ۱۳۹۳: ۴۵).

مالک بن نبی، تمدن‌پژوه الجزایری، قائل است که هر تمدنی شامل سه عنصر اساسی انسان، خاک و زمان است که از ترکیب آنها تمدن به‌وجود می‌آید و معادله تمدنی از نظر وی عبارت است از: تمدن = انسان + خاک + زمان

با وجود این، نکته قابل تأمل در اندیشه تمدنی بن نبی این است که از نظر وی همان‌گونه که صرف وجود هیدروژن و اکسیژن برای به‌دست آمدن آب کافی نیست و وجود ترکیب‌کننده‌ای لازم است، برای به‌وجود آمدن تمدن نیز صرف وجود عناصر و خمیره‌های تمدن کافی نیست و به وجود یک «ترکیب‌کننده تمدنی» یا «خمیرمایه تمدنی» نیاز است که

این عناصر سه‌گانه را با یکدیگر ترکیب کند تا از نتیجه این ترکیب، تمدن پدید آید. به عقیده بن نبی، تحلیل تاریخی نشان می‌دهد که خمیرمایه‌ای که همواره با ساخت و ساز تمدن در تاریخ همراه بوده اندیشه دینی است (بن نبی، ۱۴۰۷ق: ۵۰).

#### ۴. ایجاد وحدت و هم‌بستگی میان افراد انسانی تمدن نوین اسلامی

آلکس دو تو کوپل می‌نویسد: «در میان قوانینی که بر جوامع انسانی حاکم‌اند یک قانون است که از همه قانون‌های دیگر دقیق‌تر و روشن‌تر است: برای آنکه انسان‌ها متمدن شوند و همچنان متمدن باقی بمانند، باید هنر به هم پیوستن انسان‌ها نیز به اندازه سطح برابری آنها رشد یابد» (به نقل از: هاتینگتون، ۱۳۸۴: ۱۱).

با این حال سؤالی که اکنون باید به آن پرداخته شود این است که از میان عوامل وحدت‌بخش، کدام عامل و عنصر از این ظرفیت برخوردار است و می‌تواند موجب شکل‌گیری گسترده‌ترین و بزرگ‌ترین گروه‌بندی اجتماعی-سیاسی در گستره جغرافیایی کشورهای اسلامی و در میان مسلمانان شود؟ آیا نظریه عصبیت ابن خلدون، نظریه قرارداد اجتماعی ژان ژاک روسو، تقسیم کار اجتماعی امیل دورکیم و... موجب هم‌بستگی و وحدت افراد یک جامعه، نه در قلمرو یک کشور، بلکه در گستره یک تمدن می‌شود؟ ممکن است هر یک از عوامل به‌گونه‌ای در این امر دخیل باشند، ولی به نظر می‌رسد با توجه به اسلامی بودن تمدن مقصود و گستره گسترده آن در میان چند کشور اسلامی، اساسی‌ترین و محوری‌ترین عاملی که می‌تواند اکسیر وحدت و رایحه خوش آن را به جامعه اسلامی هدیه کند، عنصر مکتب فکری و ایدئولوژی اسلامی باشد. درحقیقت یکی از کارکردهای ایدئولوژی اسلامی در مسئله تمدن‌سازی، همان ایجاد وحدت و هم‌بستگی در میان مسلمانان و در گستره کشورهای اسلامی است. توضیح اینکه اگر مسئله عصبیت قومی، خونی و نژادی در تمدن مقصود یعنی تمدن نوین اسلامی مطرح شود، با توجه به گستردگی نژادی مسلمانان در کشورهای اسلامی، این عامل نه تنها موجب هم‌بستگی نمی‌شود، بلکه بستر ساز تفرقه و شکاف میان مسلمانان و کشورهای اسلامی خواهد بود. لذا علامه طباطبایی مرز کشورهای اسلامی را مرزهای اعتقادی می‌داند:

اسلام اصل انشعاب قومی را ملغاً کرده است تا نقشی در تشکیل جامعه نداشته



باشد. انشعاب قومی دارای دو عامل اساسی است: یکی زندگی بیابانی و قبیله‌ای و دیگری اختلاف منطقه زندگی و سرزمینی که به‌عنوان «وطن» شناخته می‌شود. ... این است علت آنکه اسلام این جدایی‌ها و پراکندگی‌ها و امتیازها را ملغاً سازد و جامعه را بر مبنای «عقیده» بنیان‌گذاری کند، نه «نژاد» و «ملت» و «وطن» و امثال آن (طباطبائی، ۱۳۸۷: ۱۲۳-۱۲۴).

اساساً مطابق آموزه‌های قرآنی همان‌گونه که انسان‌های نخستین ذیل واژه «امت» حقیقت واحدی را شکل داده بودند (بقره: ۲۱۳؛ یونس: ۱۹)، اسلام و منابع معرفتی آن هم سیمای جامعه اسلامی به‌هم‌پیوسته و یک‌پارچه را ذیل واژه «امت» به جهانیان معرفی کرده است (آل‌عمران: ۱۱۰؛ بقره: ۱۴۳). به گفته سر همیلتن گیب، «کلمه کلیدی برای هر چیز که به فرهنگ اسلامی ارتباط پیدا می‌کند، امت است» (به نقل از: ایزوتسو، ۱۳۸۱: ۹۶).

ایزوتسو، اسلام‌پژوه و قرآن‌پژوه معاصر ژاپنی، پس از بررسی معناشناختی آن می‌نویسد: تولد آن [امت] واقعاً لحظه‌ای قاطع در تاریخ اسلام بود. تا آن زمان در عربستان، اصل سازمان اجتماعی و سیاسی، اساساً ماهیت قبیله داشت... و خویشاوندی خونی قاطع‌ترین عنصر در تصور و دریافت عرب جاهلی نسبت به وحدت اجتماعی بود. در برابر این تصور پرسابقه مورد احترام، قرآن اندیشه تازه‌ای را در خصوص وحدت اجتماعی عرضه کرد و گسترش داد که دیگر بر روابط خویش و خونی متکی نبود، بلکه از اعتقاد مشترک دینی برمی‌خاست (همان).

درحقیقت یکی از کارکردهای مهم و بنیادی ایدئولوژی اسلام در سطح جامعه اسلامی و در میان مسلمانان ایجاد وحدت و هم‌بستگی میان آنان است. امیل دورکیم در تعریف خود از دین به نقش دین در ایجاد هم‌بستگی گروهی اشاره می‌کند و دین را نظام یک‌پارچه‌ای از عقاید و رفتارهای معطوف به امور مقدس می‌داند که تمام پیروان پایبند به عقاید و رفتارهای دینی را در یک اجتماع اخلاقی، هماهنگ و متحد می‌سازد (افروغ، ۱۳۷۹: ۶۵). دورکیم معتقد است آنچه باعث هم‌بستگی جوامع پاگرفته بر اساس همانندی و تشابه می‌شود، وجود یک وجدان جمعی قوی است که عبارت است از مجموعه‌ای از اعتقادات و عواطف مشترک در میان شهروندان. این وجدان جمعی لازم را دین برای جامعه به‌ارمغان می‌آورد (به نقل از: گرب، ۱۳۷۲: ۱۰۰).

این مسئله همچنین از سوی برخی جامعه‌شناسان دیگر، که درباره هم‌بستگی اجتماعی نظریه‌پردازی کرده‌اند مورد اشاره قرار گرفته است. ریمون آرون درباره آگوست کنت می‌گوید: «اما آیین آگوست کنت مبتنی بر این فکر است که اساس هر جامعه‌ای توافق اذهان است: جامعه به وجود نمی‌آید مگر آنکه اعضای آن اعتقادات واحدی داشته باشند» (به نقل از: آرون، ۱۳۹۰: ۹۵). کنت می‌نویسد:

افکار بر جهان حکومت می‌کنند و جهان را منقلب می‌سازند، یا به عبارت دیگر، تمامی دستگاه اجتماعی، دست آخر، بر اساس عقاید نهاده شده... بحران بزرگ سیاسی و اخلاقی جوامع کنونی در آخرین تحلیل، ناشی از هرج و مرج فکری است. در واقع، مهم‌ترین شری که دامن‌گیر ماست، همین ناهماهنگی عمیقی است که اکنون در بین همه اذهان نسبت به همه اصول اخلاقی، که ثبات آنها شرط اول یک نظم اجتماعی حقیقی است، وجود دارد (همان: ۱۴۴).

۵. بهره‌مندی معرفتی و عملی از سنت‌های معنوی خداوند در تمدن‌سازی نوین اسلامی  
بر اساس اندیشه برآمده از دین و منابع معرفتی اسلام برخلاف اندیشه و مکتب فکری مادی، در کنار عناصر و قواعد مادی و ظاهری حاکم بر طبیعت و عالم ماده، عوامل و سنت‌های معنوی و غیبی نیز وجود دارد که انسان و زندگی او در این نشئه از حیات را تحت تأثیر قرار داده است. سنت‌های اجتماعی چون پیوستگی بین تغییر درونی انسان و تغییر وضعیت ظاهری (رعد: ۱۱)، سنت امداد عام الهی (اسراء: ۱۸-۲۰)، سنت نابودی اقوام مختلف به واسطه ظلم، خوش‌گذرانی و گناه (کهف: ۵۹؛ انبیاء: ۱۱؛ اسراء: ۱۶؛ انعام: ۶)، سنت ابتلا و آزمایش (عنکبوت: ۲؛ آل عمران: ۱۴۰) و سنت امدادهای غیبی برای مؤمنان مانند نصرت (محمد: ۷؛ روم: ۴۷؛ غافر: ۵۱؛ توبه: ۲۵)، هدایت (عنکبوت: ۶۹؛ فتح: ۴) و مودت و محبت میان مؤمنان (انفال: ۶۳) از قواعد و سنت‌هایی است که در قرآن اشاراتی به آن صورت گرفته است. از آنجا که حرکت تمدنی جوامع همچون دیگر پدیده‌های اجتماعی متأثر از این سنت‌ها و قوانین است، باید بر آنها احاطه کامل داشت و کسی که می‌خواهد عظمت تمدنی امت را احیا کند و شکوفایی مطلوب را محقق سازد، باید عمق آنها را به خوبی بفهمد. بنابراین نقشی که ایدئولوژی و مکتب فکری به خصوص ایدئولوژی توحیدمحور اسلامی در مسائل تمدنی ایفا

می‌کند، ضمن اینکه آگاهی و شناخت بیشتری در حوزه مباحث تمدنی نصیب انسان می‌کند، عملاً زمینه بهره‌مندی او را از امدادها و عنایات ویژه الهی فراهم می‌کند.

## ۶. فرهنگ‌سازی در مسیر تمدن‌سازی نوین اسلامی

در مباحث مرتبط با تمدن، فرهنگ و تمدن به‌سان دوقلوهای همزاد هستند و نظریه‌پرداز تمدن در مباحث تمدنی خود نمی‌تواند به مسئله فرهنگ بی‌توجه باشد؛ چراکه هرچند تمدن هویتی مستقل از فرهنگ، و مفهومی متغایر با آن دارد، نباید موجب این شود که فرهنگ و تمدن را همچون دو جزیره جدا از هم تصور کنیم که هیچ‌گونه ارتباط و پیوستگی و دادوستدی میان آنها وجود ندارد؛ چراکه بر اساس تفسیر صحیح از تغایر، فرهنگ‌ها چون روح و باطن تمدن‌ها و عامل اصلی در تعالی یا زوال تمدن‌ها به‌شمار می‌آیند. بن نبی هرگونه اندیشه‌ورزی درباره تمدن را در ذات خود اندیشیدن درباره فرهنگ می‌داند: «تمدن در واقع چیزی نیست جز جلوه‌های ظاهر شده ارزش‌های فرهنگی» (بن نبی، ۱۴۲۰ق: ۱۰۱). درحقیقت تمدن بدون فرهنگ پویا، نه پا می‌گیرد نه می‌پوید. تمدن بدون مبنای و زمینه قبلی پدید نخواهد آمد. مبنای تمدن و موتور محرک آن فرهنگ است. از سوی دیگر تمدن تجلی‌بخش و محقق‌کننده فرهنگ در عرصه جامعه است؛ یعنی ارزش‌ها، باورها و اعتقادات برای نهادینه شدن و فراگیر شدن خود محتاج به سازکارها و بسترهای عینی مناسبی اند که آن تمدن می‌نامند؛ مضافاً اینکه پیشرفت تمدن و ثبات آن پایه‌های فرهنگ را استوار می‌سازد، زوایای آن را می‌گستراند و در آفرینندگی آن نقش ژرف و گسترده دارد و یک حرکت فرهنگی پرتوان و پرهیمنه در جامعه پدید می‌آورد و در فرایند متقابل هریک سبب بالندگی و پیشرفت دیگری می‌شود. پس از پدید آمدن تمدن، فرهنگ و تمدن در دادوستد با یکدیگر پیش می‌روند و فرهنگ در تمدن شکوفا، شکوفا می‌شود و رشد می‌کند و تمدن در دامن فرهنگ قوی توانا و بالنده در مسیر تکامل قرار می‌گیرد.

به‌علاوه همین ارتباط دوسویه میان «فرهنگ» و «تمدن»، درباره «ایدئولوژی» و «فرهنگ» هم می‌تواند صادق باشد؛ یعنی مکتب فکری و ایدئولوژی در کنار آداب و رسوم حاکم بر جامعه به‌عنوان عوامل مؤثر در شکل‌گیری فرهنگ به‌شمار می‌رود. به گفته تیلیش،

دین‌پژوه آلمانی، «دین در مقام مسئله یا دل‌بستگی غایی، گوهر معنابخش فرهنگ، و فرهنگ نیز کلیت صوری است که در متن آن، مسئله بنیادین دین خود را آشکار می‌سازد. دین جوهر فرهنگ و فرهنگ صورت دین است» (تیلیش، ۱۳۷۶: ۵۰). بنابراین اگر فرهنگ روح تمدن است و بخش عمده‌ای از فرهنگ یک ملت متأثر از ایدئولوژی و مکتب فکری حاکم بر آن می‌باشد، تمدن متأثر از ایدئولوژی است و به‌عنوان عنصری بنیادین موجبات تکوین و پیدایش تمدن را فراهم می‌کند.

براین اساس نتیجه‌ای که در این مقام حاصل می‌شود، این است که مکتب فکری و ایدئولوژی اسلامی نیز از این قاعده کلی مستثنا نیست: با واسطه فرهنگ و فرهنگ‌سازی اسلامی، نقش و تأثیرگذاری بی‌بدیل خود را در شکل‌دهی به تمدن نوین اسلامی ایفا می‌کند.

#### ۷. فهم انسان از تمدن نوین اسلامی

«تمدن» واژه‌ای آشنا و درعین حال مبهم و پرمناقشه است که در خصوص چیستی آن گفت‌وگوهای بسیاری صورت گرفته است. اما چرا این‌گونه باید باشد؟ به نظر می‌رسد یکی از مسائل مهمی که سایه خود را بر چهره فهم انسان‌ها از تمدن انداخته، مسئله ایدئولوژی و مکتب فکری است، که شخص محقق و پژوهشگر به آن معتقد و باورمند است. از این‌رو اندیشمندی که مکتب فکری او مادی است و در منظومه فکری او برای انسان و به‌صورت کلی عالم دنیا مبدأ و معادی تصور نمی‌شود، یقیناً اگر در تحلیل مفهومی تمدن از پیشرفت سخن می‌گوید، مقصود او سعادت اخروی نخواهد بود، و اگر از فضایل اخلاقی هم دم بزند، مرادش فضایل اخلاقی برآمده از متون مقدس دینی و آنچه دارای منشأ آسمانی است نمی‌تواند باشد. براین اساس همان‌گونه که در بحث مفهوم‌شناسی اشاره شد، ما به‌عنوان کسی که معتقد به ایدئولوژی اسلامی و دینی در معنای خاص آن هستیم، تمدن را به معنای توسعه مادی و دنیایی صرف نمی‌دانیم و آن را به معنای پیشرفت و توسعه در همه ابعاد مادی و معنوی می‌فهمیم.

#### ۸. ایجاد نهادها و سازمان‌های تمدن نوین اسلامی

بدون شک هر تمدنی همچون هر کشوری با مرزهای جغرافیایی مشخص، جهت رتق و فتق

امور و پاسخ‌گویی به نیازهای افراد انسانی و جوامع تحت پوشش، نیازمند نهادها و سازمان‌های تمدنی و فراکشوری چون نهاد سیاسی، امنیتی، حقوقی و قضایی، اقتصادی و تجاری، آموزشی، و بهداشتی و غذایی است؛ مانند آنچه امروز بر فراز تمدن غالب موجود یعنی تمدن غرب، ذیل عناوین مختلفی چون اتحادیه‌ها و سازمان‌های سیاسی و اقتصادی خودنمایی می‌کند. یکی از عواملی که در ایجاد، سیاست‌گذاری و نحوه عملکرد هریک از آنها همچون نهادهای درون‌سرزمینی مؤثر است، عنصر ایدئولوژی و مکتب فکری است. تمدن نوین اسلامی نیز برای دستیابی به اهداف تعیین شده خود در ابعاد مختلف فرهنگی، سیاسی، اجتماعی، اقتصادی و...، نیازمند نهادها و سازمان‌هایی فراسرزمینی و البته متناسب با بقیه شئون فرهنگی هر کشور اسلامی است. تردیدی نیست که شکل‌گیری این نهادها و سازمان‌ها یا تغییرات کمی و کیفی نهادهای موجود در بستر و زمین مکتب و ایدئولوژی آن هم با پسوند اسلامیت حاصل می‌شود؛ مثل آنچه اکنون در ایران اسلامی و برخی کشورهای اسلامی ذیل عنوان بسیج شکل گرفته است و فعالیت‌های نظامی، فرهنگی، اجتماعی و بهداشتی را انجام می‌دهند.

### نتیجه‌گیری

باتوجه به آنچه بیان شد، این نتایج برای ما حاصل می‌شود:

تأمل در نظریات نظریه‌پردازان اجتماعی و تمدنی حاکی از این است که در کنار گهواره هر تمدن، وجود یک ایدئولوژی و مکتب فکری مشخص ضروری است. درحقیقت تمدن و به تبع آن تمدن نوین اسلامی، برخلاف برخی نظریات و نظریه‌پردازی‌ها، بدون وجود یک ایدئولوژی و مکتب فکری صالح، در هیچ زمان و زمینی، زمینه رویش و شکل‌گیری ندارد. ازاین‌رو تمدن‌سازان و تمدن‌پژوهان قبل از شکل‌دهی بنای رفیعی چون تمدن، ناگزیر باید در باب نسبت و رابطه ایدئولوژی و تمدن‌سازی و نیز کارکردهای آن برای تمدن نوین اسلامی تأمل و تعمق فکری داشته باشند؛

برخی نظریه‌پردازان اجتماعی که در تحلیل مباحث مرتبط با تمدن، قائل به ایدئولوژی‌زدایی از ساحت اجتماع شده و از تفارق میان ایدئولوژی و تمدن‌سازی سخن

گفته اند، لازم است به این نکته توجه داشته باشند که این مطالب در قالب یک ایدئولوژی و خود در قامت یک ایدئولوژیست ظاهر شده و درباره این مسائل نظریه‌پردازی کرده‌اند؛ ضمن اینکه صرف بیان کارکردهای مختلف ایدئولوژی برای تمدن نوین اسلامی، خود مبین و مؤید این حقیقت است که میان ایدئولوژی و مسئله تمدن‌سازی ارتباط عمیق برقرار است؛ تأمل در نسبت و ارتباط میان ایدئولوژی و تمدن‌سازی، حاکی از نقش گسترده ایدئولوژی نسبت به تمدن نوین اسلامی است؛ به‌گونه‌ای که می‌توان کارکردهای هشت‌گانه‌ای چون (۱) تمایزبخشی و تشخیص میان تمدن نوین اسلامی و دیگر تمدن‌ها، (۲) معنابخشی و جهت‌دهی به عناصر سازنده تمدن نوین اسلامی، (۳) ایجاد هماهنگی و همسویی میان عناصر سازنده تمدن نوین اسلامی، (۴) ایجاد وحدت و هم‌بستگی میان افراد انسانی تمدن نوین اسلامی، (۵) بهره‌مندی معرفتی و عملی از سنت‌های معنوی خداوند در مسیر تمدن‌سازی نوین اسلامی، (۶) فرهنگ‌سازی در مسیر تمدن‌سازی نوین اسلامی، (۷) فهم انسان از تمدن نوین اسلامی و (۸) ایجاد نهادها و سازمان‌های تمدن نوین اسلامی برای آن شمارش کرد.

### کتابنامه

قرآن کریم.

آذرنگ، عبدالحسین (۱۳۹۰). تاریخ تمدن، تهران، کتابدار.

آرون، ریمون (۱۳۹۰). مراحل اساسی سیر اندیشه در جامعه‌شناسی (متن بازبینی‌شده)، ترجمه باقر پرهام، تهران، علمی و فرهنگی.

ابن منظور، محمد بن مکرم (۱۴۱۴ق). لسان العرب، بیروت، دار صادر.

افروغ، عماد (۱۳۷۹). فرهنگ‌شناسی و حقوق فرهنگی، تهران، فرهنگ دانش.

انوری، حسن (۱۳۸۷). فرهنگ بزرگ سخن، تهران، انتشارات سخن.

ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۸۱). خدا و انسان در قرآن: معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآن، ترجمه احمد آرام، تهران، شرکت سهامی انتشار.

بابایی، حبیب‌الله (۱۳۹۳). کاوش‌های نظری در الهیات و تمدن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.

ایدئولوژی و تمدن‌سازی: تأملی در نقش و کارکردهای ایدئولوژی اسلامی / محمدپورعباس ۳۲۱

بشر، ژان (۱۳۷۰). ایدئولوژی چیست؟ نقدی بر ایدئولوژی‌های غربی، ترجمه علی اسدی، تهران، شرکت سهامی انتشار.

بن نبی، مالک (۱۴۰۷ق). شروط النهضه، دمشق، دار الفکر.

\_\_\_\_\_ (۱۴۲۰ق). مشكلة الثقافة، دمشق، دار الفکر.

تیلیش، پاول (۱۳۷۶). الهیات فرهنگ، ترجمه مراد فرهادپور و فضل‌الله پاکزاد، تهران، طرح نو.

توین‌بی، آرنولد (۱۳۵۳). تمدن در بوته آزمایش، ترجمه ابوطالب صارمی، تهران، امیرکبیر.

دانیل، گلین (۱۳۶۳). تمدن‌های اولیه و باستان‌شناسی خاستگاه آنها، ترجمه هایده معیری، تهران، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی.

دورانت، ویلیام جیمز (۱۳۹۰). تاریخ تمدن (عصر ایمان بخش اول)، ترجمه ابوطالب صارمی،

ابوالقاسم پاینده و ابوالقاسم طاهری، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

\_\_\_\_\_ (۱۳۹۱). لذات فلسفه، ترجمه عباس زریاب خویی، تهران، شرکت انتشارات علمی و فرهنگی.

راغب اصفهانی، حسین بن محمد (۱۴۱۲ق). مفردات الفاظ القرآن، بیروت، دار العلم.

روح‌الامینی، محمود (۱۳۶۵). زمینه فرهنگ‌شناسی، تهران، عطار.

زرشناس، شهریار (۱۳۹۶). شناخت و سنجش ایدئولوژی‌های مدرن، تهران، شرکت انتشارات کیهان.

جعفری، محمدتقی (۱۳۸۵). ترجمه و تفسیر نهج‌البلاغه، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.

جوهری، اسماعیل بن محمد (۱۳۷۶ق). الصحاح: تاج اللغة و صحاح اللغة، بیروت، دار العلم للملایین.

حجازی، فخرالدین (۱۳۵۰). نقش پیامبران در تمدن انسان، تهران، مؤسسه انتشارات بعثت.

بیانات امام خامنه‌ای در جمع دانشجویان، دانش‌آموزان و سایر جوانان خراسان شمالی در تاریخ

۱۳۹۱/۷/۲۳، پایگاه اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری: [www.Liader.ir](http://www.Liader.ir).

بیانات امام خامنه‌ای در دیدار رئیس‌جمهور و اعضای هیئت‌دولت در تاریخ ۱۳۹۰/۶/۶، پایگاه

اطلاع‌رسانی مقام معظم رهبری: [www.Liader.ir](http://www.Liader.ir).

سروش، عبدالکریم (۱۳۷۸). فربه‌تر از ایدئولوژی، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.

\_\_\_\_\_ (۱۳۸۵). مدارا و مدیریت، تهران، مؤسسه فرهنگی صراط.

سوروکین، الکساندر پیتریم (۱۳۷۷). نظریه‌های جامعه‌شناسی و فلسفه‌های نوین تاریخ، ترجمه

اسدالله (امیر) نوروزی، تهران، انتشارات حق‌شناس.

- شریعتی، علی (۱۳۷۰). اسلام‌شناسی ۱، تهران، انتشارات قلم.
- \_\_\_\_\_ (بی‌تا). اسلام‌شناسی، تهران، چاپخش.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۰). تاریخ تمدن، تهران، انتشارات قلم.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۷۲). جهان‌بینی و ایدئولوژی، تهران، شرکت سهامی انتشار.
- صدر، سیدمحمدباقر (۱۴۲۱ق). رسالتنا (موسوعة الشهيد الصدر)، قم، مرکز الأبحاث والدراسات التخصصیه للشهید الصدر، ج ۵.
- طباطبائی، سیدمحمد حسین (۱۳۸۷). روابط اجتماعی در اسلام، قم، مؤسسه بوستان کتاب.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۹۰ق). المیزان فی تفسیر القرآن، بیروت، مؤسسة الاعلمی للمطبوعات.
- علی‌بابایی، غلامرضا و بهمن آقایی (۱۳۶۵). فرهنگ علوم سیاسی، تهران، نشر ویس.
- عمید، حسن (۱۳۶۳). فرهنگ فارسی عمید، تهران، امیرکبیر.
- کرمی قهی، محمدتقی و همکاران (۱۳۸۶). جستاری نظری در باب تمدن، قم، پژوهشگاه علوم و فرهنگ اسلامی.
- گرب، ادوارد (۱۳۷۲). نابرابری اجتماعی: دیدگاه‌های نظریه‌پردازان کلاسیک و معاصر، ترجمه محمد سیاهپوش و احمدرضا غروی‌نژاد، تهران، نشر معاصر.
- لوکاس، هنری (۱۳۶۶). تاریخ تمدن، ترجمه عبدالحسین آذرنگ، تهران، مؤسسه کیهان.
- مصباح یزدی، محمدتقی (۱۳۶۱). ایدئولوژی تطبیقی، تهران، در راه حق.
- معین، محمد (۱۳۶۰). فرهنگ فارسی، تهران، امیرکبیر.
- ملاصالحی، حکمت‌الله (۱۳۷۸). زیبایی و هنر از منظر و حیانی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- نولان، پاتریک و گرهارد لنسکی (۱۳۸۰). جامعه‌های انسانی، ترجمه ناصر موفقیان، تهران، نی.
- ولایتی، علی‌اکبر (۱۳۸۴). فرهنگ و تمدن اسلامی، قم، دفتر نشر معارف.
- هانتینگتون، ساموئل (۱۳۷۴). نظریه برخورد تمدن‌ها: هانتینگتون و منتقدانش، ترجمه مجتبی امیری، تهران، مؤسسه چاپ و انتشارات وزارت امور خارجه.
- \_\_\_\_\_ (۱۳۸۴). سامان سیاسی در جوامع دستخوش دگرگونی، ترجمه محسن ثلاثی، تهران، نشر علم.
- یوکیچی، فوکوتساوا (۱۳۷۹). نظریه تمدن، ترجمه چنگیز پهلوان، تهران، گیو.